شمارهٔ نهم　　اول میزان ۱۳۴۷　　سال شانزدهم

نویسنده: ادیث هاملتن

روش شرق و غرب در هنر

ترجمهٔ : س . ه .

کارگاه هنرمند گریك مغارهٔ دربسته ومنزوی تفکر نبود. او گمگشتهٔ خود را دردنیای متحرك وسر کشاده جستجو ودنبال نمود . تصور این هنر مند بر اساس مطالعاتی که او دربارهٔ زن کرده بود استوار ومحدود باشکال حقیقی جسمی اش بود. اگر این مفهوم راخلاصه سازیم باید گفت تصویر هنرمند گریك «مافوق فرد» بود نه «ما فوق طبیعت» .

تفاوت هنر مند هند ی از هنرمند مصر ی در این بود که اولی مقید بهیچ شر طی نبود واوازهمه هنرمندان آزادتر مینمود؟ درحالیکه هنرمندمصر ی در برابراصول طبیعت واحکام روحا نیون مطیع وفروتن بود . نقاش گریك محدودبدماغ و عقل خود بود که این عقل ودماغش اورا اجازه نمیداد منظرهٔ اشیاء مرئی را فرو گذار کند . لیکن هنر مند که نا گز یر با ید معنی رو حی راازجا یی دریابد، بااینکه دنیای خارج راخفیف وحقیر میشمارد وآماده است صرف اشیای حقیقی را ز یبا بداند، بانفس خویش،بدون هیچگونه مقاومتی بسوی نمونه یی که لازمست سمبولش قرار گیرد وبعبا رت دیگر بسوی نمونه یی که نزد اومعنی داراست ، کشانده میشود.

هنر مند متصوف همواره ازروی نمونه کارمیکند سمبول که‌هیچگاه کاملا حقیقی نمیباشد کم کم بسوی حقیقی وانمود شدن میگراید وچون‌حقیقت صورت مجرد را اختیار نمود نمونه عرض وجود میکند.

بالهای فرشتگان بلیك (*) شبیه ببالهای حقیقی معلوم‌نمیشودواین‌بالهارانه‌باین مقصد دربدن فرشتگان نقش‌نموده که بالها از آنها میباشد این بالها بسیارقشنگ و کشوده نشان داده شده تابدین وسیله چوکات هنرخود را تهیه کند. در هنر هندویی تزیینات بمعراج خودمیرسد. اشکال انسانی بسیار بیش ازحد معمول‌زینت میشودوبه نقشه های‌نمونوی‌ورسمی‌جسم‌انسانی‌وچیزی مجرداز انسانیت‌ساخته‌میشود. درمورد هنر قالین بافی شرقی باید گفت که‌هنرمندان آن‌آرزومندند قالین باید نمایشی‌ازان حقیقت‌باشد که متروك گردیده. وپید است که چنین اثرهنری، عملی است محض تزییناتی. وهنرمندی‌باین‌شیوه‌دست می‌یازد که‌برای‌آخرین بارخواسته خود را ازدنیای محسوس کنار کشیده‌براحکام عقل خط بطلان کشد.

دنیای واقعی را کنار گذارید وآنرا بانفرت و نومیدی نگاه کنید. درین صورت هم‌هنر خواهی نخواهی متأثر خواهد شد. فرشتگان بالدار که‌ازاطراف آنها نور میبارد ویاالهه یی که‌دستهای‌فراوان دارد، هر دوبهمان یکنوع تصور ازدنیا، مربوط ومتعلق‌میشود. هنرمند بدنیای‌محسوس پشت گشتانده و چشم عقل خود را فروبسته است. هنر غرب پس ازسقوط روم‌بعداز آنکه تأثیرات‌هنر گریك ازبین‌رفت، هم‌مسیر هنرشرق را مانند سایرشعبات آن‌درپیش گرفت‌وتصاویر هرچه بیشتر تزییناتی گردید وآراسته وپرداخته‌شد. غیرواقعیت بسیط بدوی‌به‌غیرواقعیت بسیط پرزرق وبرق تکامل نمود، تاآنکه دردورهٔ رنسانس، دورهٔ‌تجدیدهنروادبیات دنیای‌محسوس، باانکشاف مجدد هنر گریك باردیگر کشف شد.

دوهزار سال پس ازروزگاران‌طلایی‌فیدیاس(۱)پرکسیتلیس(۲)زاکسس(۳)و اپیلیز (٤)، هنگامیکه مجسمه‌های ایشان مسخ گردید وشکست وهمه بصورت

(*) ویلیام بلیك متولد در۲۸ نوامبر ۱۷۵۷ ومتوفی در۱۲اگست۱۸۲۷، نویسنده، شاعر،متصوف ونقاش‌بسیار معروف انگلیسی «همایون»

1. Phidias.
2. Praxiteles.
3. Zeuxis.
4. Apelles.

جبران ناپذیری مفقود گردید ونقاشیهای شان برای ابد ازبین رفت ، انسانهای متفکر دفعةمتوجه بقایای ادبیات گریك وروم گردیدند .احساسات وشوقی، نظیر زمان افلاطون سراسر ایتالیا را فرا گرفت .مطالعهٔ ادبیات گریك بمنزلهٔانکشاف مفکورهٔ آزادی عقل وبکار انداختن آن ،چنانکه بعدازایام گریك‌مورداستفاده قرارنگرفته بود، تلقی گردید . بار دیگر آمیزش‌واختلاط قوای رو حی و عقلی صورت پذیرشد . باید گفت دردورهٔ رنسانس‌ایتالیا انکشاف‌بزرگ هنری مطابق به بیداری عظیم فکری واقعی شد وهنری که درنتیجهٔ آن حاصل گردید ، اگر خوب دقیق شویم، بیشتر رنگ هنر گریك را دارد تاهنر دیگری پیش ازان و یا تا امروز .

درفلورانس ، جایی که نقاشان بزرگی با افکار عالی‌ظهور نمودند ، زیبایی دنیای واقعی کشف‌شد ونقاشان آنچه را که بچشم میدیدندنقش‌مینمودند.البته همین نقاشان ایتالوی بودند که‌اصول پرسپکتیف را بنیادنهادند ولی این کار رابرای آن‌نکردند که، سیگنور بلی، نسبت به‌سیمون مارتینی، بزرگتربودبلکه صرف ازین جهة که او وامثالش برواقعیات نظر داشتند و آرزوی شان نقاشی واقعیات بودنه موهومات .

اگرچه ازین موضوع که آیا هنرمندان گریك ازپرسپکتیف (منظره) استفاده میکردند یانه،خبری نداریم، زیرا نشانه‌یی ازان باقی نمانده , معهذا درین نکته شکی نیست که‌ایشان ، احساسات خود راطوری بروز میدادند که‌ازقلمرو واقعیات بیرون نمیشدند این روش ایشان از روی اشارات وتلمیحات فراوان ثابت وآشکار است .

یکی ازنقاشان معروف گریك‌تصویرپسری رابنمایش قرار داد که خوشهٔ انگوری را دردست داشت .این تصویر بقدری زنده وبرروح بوده که پرندگان فرود آمده بران نوك میزدند وبنابران مردم، نقاش‌را استادخواندند. باری استاد مذکور گفت «اگرمن آن پسر بودم پرندگان را ممانعت میکردم.» این‌حکایت باتصور پرندگان آن، اساساً روش تفکر گریك را مینمایاند خوشهٔ انگوروپسر طوری رسم شده بودند که هریك نمایشی ازاصل خود ودرعین حال جذاب بود . دلیل آنهم روشن است زیرا هیچ چیزی نمیتواند بقدرحقیقت‌زیبا وپر کیف‌تصور

شود . هنرمند گریك نه بدوزخ ونه به‌بهشت فکر میکرد . اودنیای‌واقعی‌وحقیقی را برای مقاصد ومطالب روحی کاملا کافی‌احساس مینمود . آرزو نداشت تصویر آلههٔ‌خود را باخطوط عجیب‌ونسبت های غیر زمینی ارتباط‌دهدتابدین وسیله موجودی غیرزمینی‌اعلامش نماید . اونمیخواست آلههٔ خودرا باندازه‌یی قشنگ سازد که هنوز درمیان انسانان جامعهٔ خود بچشم ندیده بود .

مجسمهٔ برنجی شیوای‌برهمنی دررقص بحالت موازنه‌ایستاده است . تو گویی در بحبوحهٔ حرکات یك لمحه توقف داده شده. بازوان‌و دستهای فراوان که ازجسمش باطراف وجوداو دور میزند احساس حرکاتی موزون و لانهایت‌را تقویت‌میکندمثل اینکه‌درین‌جاشکل،روشنی‌ولاغری‌میان‌ازانسان‌رخت‌بسته‌و بجای آن مشتی سمبولهامحاصره واحاطه‌اش نموده‌است . مار کفچه ،جمجمه،مخلوق در یائی بازیورات فراوان که‌از گوشها وموهایش‌موج میزند وهیولایی عظیم درحال پیچ‌و تاب زیرپایش قرار دارد . زیبایی‌اش طوریست که‌نظیرش هرگز درروی زمین دیده نشده است .

مجسمه‌های ساختهٔ هنر مندان گریك کاملا انسانی است وذره‌یی از انسان کم‌و بیش ندارد . تمام جزئیات وجودش نظر بعلم‌قطعی راجع بجسم‌های واقعی تشکیل گردیده بود. هیچ‌علامه یااشاره‌یی بمنظور ماورای طبیعی ساختنش بکار نرفته . دراطراف سرش هالهٔ نور ، علایم صوفی گری ازقبیل مریدان وپیروان وخلاصه هیچ ایمائی نیست که‌حاکی ازین‌باشد که اینجاست کسی که روح رابجانب مرگ رهسپارمیسازد. کیف‌و معنی مجسمه ومارك روحانیت آن، نزدهنر مندان گریك، محضاً وخالصاً همان زیبایی آن‌بود هنر او شکل وفورم خود را ازنفس هنر مند، هنگامیکه اودر کوچه راه میرفت، بازیها را تماشا میکرد، مردمی‌را که پیوسته بایشان بسر میبرد، میدید ، برگزیده بود. نزد او آنچه درین مردم وجود داشت‌و دیده میشد برای هنرش بس بود. انگیزه یی وجود نداشت که اورا وادار باین کند که چیزی‌را بغیر ازآنچه هست نمایش دهد . در نظر اوقشر حکم مغز و لفظ حیثیت معنی را پیدا کرده بود. اوتصویرواقعی انسان را مظهر بقا وفنا ناپذیری ساخت .

مبارزه دوامدار جسم وروح درهنر گریك پایان یافت. هنرمندان گریك‌ازین موضوع آگاه نبود ند. ایشان ماد یون روحی بودند وابداً از اهمیت ومقام جسم انکار نمیکردند بلکه‌در جسم، همواره مفهومی روحی ومعنوی جستجومینمودند. بصورت عمومی تصرف بایو نا نیان قدیم، چون مفکر بودند، بیگانه‌بود. تفکر وتصوف ابداً باهم‌جو ر نمیاید وبنابران روشن‌سمبولیزم رابایدبندرت درهنر گریك یافت. مجسمه آتینه سمبو ل زیبایی نه بلکه محتوی زیبایی بود و مجسمه های او نمایند گی از زنانی‌قشنگ، متین‌وبا وقارمیکند. همان‌حالت‌های‌جدی وسنجید گی او از عقل و فرا ستش حکایت مینماید لا غیر. هیچ چیز دیگری سراغ نمیشو د که نسبت به طبیعی ماندن وانسان عادی بودن،بروشهای سمبولیزم قریب ترباشد. تز بینات مورد دلچسپی هنرمند گر یك وا قـع نمیشد ایشان در سراسر هنرخود بواسطه چیزی که میل باظهار آن داشتند مسخر ومجذوب شده بودند،نه بواسطه روشهای اظهار آن. طریقهٔ اظهار احساسات بصورتی که حکایت ازعشقی کند که عمق وحقیقت نداشته باشد قطعاً مورد علاقه هنرمندان مذکور نبود.

هنر گریك هنری فکری وبعبارت دیگر هنر هنرمندانی است که ایشان دارای فکر واضح وروشن بودند وبنابران این هنر بسیار واضح و بی آلا یش بو د. هنرمندانی که‌دنیا ازیشان‌بزر گتری‌را ندیده واشخاصی که از بهتر ین عطیهٔ روح برخوردار بوده ، طر یق طبیعی اظهار احسا سا ت خود را درسا د گی و وضوحی یافتند که این سا د گی ووضوح درهنر ، عطیه عقلی است که د چار هرج ومرج نگردیده است . یکی ازمقوله های هنری هنرمندان گریك این بوده :وهیچ چیز بیش نیست، واین مقولهٔ مردانی بود که ایشان همه اضافگی‌ها وحشو های گرفتار- کننده وابهام آمیز رادور ریخته بود ند واشیایی را که میل به نمایاندن آن داشتند ساده ، واضح وبد ون آرایش مید یدند.

در زمینهٔ هنر، ساختمان تایکدرجه مخصوص مربوط ومتعلق قلمروعقل میشود. آن قوه‌یی که مجموعهٔ سه مقالهٔ تراژدی گریك راساخت، تعبیر برجسته و آشکار خود را درمعماری گریك پیدا کرد. معبد گر یك مخلوق عالی عقل فعا ل و روح سا کن وآرام ا ست.

معبد هندو عبارت ازمجموعه تز بینات است . خطوط عمارت بواسطهٔ تز بینات کاملا ناپیداوپنهان گردیده وبنابران ازان اثری دیده نمیشود. اشکال تراشیده شده

وزینت هاسطح آنرا متراکم میسازد. ازینرو آنرا بیشتریك مجموعه میتوان خواند تاموضوع واحدی بحیث کل، زیرا کاملا مملو ومغشوش گردیده. بعبارت دیگر چنین معلوم میشود که‌ازروی نقشه ساخته نشده بلکه همینکه نکته‌یی بفکرهنرمند آن رسیده فوراً درجایی داخلش‌نموده تابزینت آن افزوده‌باشد ایمان‌وعقیده یی که در ورای آن حکمفرمایی دارد کاملا واضح وروشن است: هر ذره یی ازینهمه طول وتفصیل معنایی صوفیانه درپشت سردارد. خارج‌معبدصرف ازین جهته مهم است که هنرمند فرصت‌مییابد درآنجا علایم وسمبولهای حقیقت رانقش نمایدو پیدا ست که این عمل کاری تز یبناتی است تا معماری.

ازطرف دیگرمعابد عظیم‌الجثهٔ مصروبعبارت دیگر آن‌توده های عظیم گرانیت که برای ایجاد آن شاید قوتی که درحرکات زمین لرزه مضمراست کافی باشد، چیزی غیراز ساختمانهای هندسی است که بمرتبهٔ زیبایی رسیده باشد. البته درست است که علم وروح هردو دران راه یافته، لیکن آنچه ازهمه بیشتر دران هست و دیده میشود قوت و زورست وقوت و زوری است که غیر انسانی میباشد. دران آرامشی هست، ولی آرامشی عظیم وفشار آور وعمیق. این ساختمانها همه مزایایی را که بانسان‌وابسته است بمرحله هیچ تقلیل میدهد وبعبارت دیگرمحروم ونیستش میسازد. معماران مصری بواسطهٔ شعور اعجاب ومسلط مقاومت ناپذیر روشهای طبیعت استیلاء شده بودند وایشان ابداً دراین فکر نبودند که باین ذرهٔ بیمقدار و حقیر که انسان نامیده میشود وقعی بگذارند.

معماری گریك دردورهٔ اعتلاء، اظهارات کسانیست که در مرحلهٔ اول هنرمندان عقلی وفکور بودند ودنیای محسوس ومرئی را ازدریچهٔ عقل وذکای خود مینگریستند ودرمرحلهٔ دوم بادنیای انسان عشق وعلاقه نشان میدادند. معبد گریك تعبیر مکملی از عقل مصفا است که ازپرتوروح نور گرفته باشد. هیچ یکی از عمارات بزرگ، درهر جا یکه باشد، نمیتوانند باسادگی آن برابری و همسری کنند. درپیرامون تنان پایه های مستقیم بصورت سرستونهای صاف وساده قد برافراشته وهیچ ازآنچه گفتیم بیش ندارد، ولی بااین حال‌ازان اعجاز هنر گریك رامیتوان خواند. زیرا این معماری کاملا صاف وساده درمیان تمام معابد و کلیسیاها وقصور دنیا تاج سر زیبایی بشمار میرود.

عالی، انسانی وواقعاً حاکی از روش تفکر گریك است. طوریکه قوایی مافوق قوای انسانی ، چنانچه در آثار مصری دید میشود، دران یافت نمیشود. وموجودات عجیب ومافوق طبعیت ، طوریکه در آثار هندو دیده میشود ، دران وجود ندارد. پارتنان خانهٔ راحتی ،آرام ، مأمون ومطمئن از خود ودنیا برای انسانیت است . هنرمندان گریك باقوت وتوانایی مملو ازشادمانی خود درمقابل طبیعت بمبارزه افتاده بودند. ایشان معابد خودرا درذورهٔ کوهی که مشرف بر آبهای عظیم بود ودر برابر دایرهٔ آسمان شبهی ازشکل ساختمان خود را بوجود می آورد ، راست میکردند. وباین صورت ایشان چیزی رامیافریدند که نسبت بکوه، بحیره وآسمان بمراتب قشنگتر میبود. قطعاً تفاوتی نمیکند که این معابد کوچك است یابزرگ، زیرا کسی بفکر بزرگی و کوچکی آن نمیافتد وحقیقتهٔ تفاوتی هم نمیکند که چه مقدار آن بدست باد و باران افتاده است. صرف همین قدر کافی است که چند ستون سفید در سو نیون اطراف خودرا همان اندازه تحت تسلط گرفته که پارتنان مشرف ومسلط برامواج آبهای عظیم وخاکهای جوانب آن میباشد. انسان درنظر معمار گریك آقای دنیا بود. عقل او قوانین واصول رادرمییابد وروحش زیبایی آنرا کشف میکند.

کلیسیای گریك برای استعجاب واحترام ازخدای بزرگ بنایافت ...

ای خدای بزرگ ، ما که هیچ چیزی درقدرت خودبرای ستایش توند اریم ، ستایشت میکنیم .

پارتنان برای توضیح وشرح زیبایی وقوت انسان وشان وشکوه او مظفرانه بنایافت :

دردنیا عجائب زیادی هست، ولی هیچ یکی ازانسان عجیب ترنیست .

اوست که بحرهای عظیمی راکه توسط طوفانهای بادپیموده میشودعبورمیکند.

اوآقای در ندگانی است که در کوههای دشوار گزار بسر میبرند . اودارای قوت ناطقه وفکر جهان پیما است .

قدسیت بطورمجسم دیده شده بود. انسان ازراه فناشدن مطلق، فناناپذیر گردید .